استقلال خپلواکی
www.esteqlaal.net

خلیل الله معروفی ۲۵ نوامبر، ۲۰۲۶

تخدیر ـ مُخَدِّر ـ مُخَدِّره ـ مُخَدَّره

بحثِ صرفی و سخنان دیگر

عرضی مختصر:

دیشب که این مطلب نهایت آموزنده و ادبی را که از خامهٔ پربار برادر دانشمند و معززم، خلیل جان معروفی با در نظر داشت اصول و مقررات عالی صرف نحو و با درک و علمیت خدا داد وی دریافت نمودم، با مطالعهٔ چندین بار، سیلی از معلومات آفاق و دریایی از پاسخ گویی به آنچه در تاریکی ذهن قرار داشت، نصیب گردید. با اظهار ممنونیت، اینک خوانندگان محترم را به این دریای علمیت و دانش رهنمون میگردیم و امیدواریم این سرشمهٔ خرد همیشه برقرار بوده و ارمغان فضیلت و دانش را در فضای فرهنگ ما وسیله گردد. م.م. ن

ضمن این نوشته به تحلیل چند لغت عربی میپردازم؛ و آگاهان خوب میدانند، که "بحث لغوی در زبان عربی" بدون داشتن اندوختهٔ لازم و کافی از "صرف عربی" ممکن نیست؛ و هر آن کسی، که بدون "تسلط درخور صرفی" به چنین کاری میپردازد، به اصطلاح شیرین عوام کابلی، "مشت در تاریکی میزند"!!!

از تجارب گذشته بسیار زیاد احتمال میدهم، که باز کسی از خوانندگان ارجمند برخیزد و با استفاده از معلومات نقد و تیار و مفت و رایگان و بعضاً مشوَّشِ "انترنت" بر این مقاله هم تبصره بکند و یا حتی بتازد. ولی خوب میدانم، که چنین کسی به مانند "نقّال" چیزی را پیشکش میکند، که هرگز و هیچگاه به درک و فهم و کُنهش رسیده نمیتواند؛ و چه خوب و درّاکانه در امتحانات روزگار ما میگفتند:

«نقّال ناکام مطلق است!!!»

salamwatanam@gmail.com

بی حدّ و اندازه خوشحالم و در پیراهن نمیگنجم، که وطندار عزیز و گرانقدری به بحث لغوی میپردازد و انگیزه ای میدهد تا این گوشه نشین نیز نظر خود را پیش بکشد. با مطالعهٔ مقالهٔ آقای "انجنیر محمد داوود اڅک" در صفحهٔ نزدهم اکتوبر ۲۰۲۶ پورتال درخشان "افغانستان آزاد ــ آزاد افغانستان"، به هفتاد سال پیش پرتاب گشتم. اینک یاد جوانی و بچگی کرده و میروم به صنف هشتم الف لیسهٔ عالیشأن "حبیبیه" و در پای "مضمون عربی" مینشینم. معلم عربی ما "استاد حفیظ الله خان" است، که هزاران رحمت حق بر روان پاک و مطهَّر ایشان باد. "استاد حفیظ الله خان" انسان پاکدامن، منضبط و وظیفه شناس بود و بر چیزی، که تدریس میکرد، تسلط مسلَّم داشت. آری؛ در صنوف هفتم و هشتم مکتب ضمن "مضمون عربی"، دروسی از "صرف عربی" را از محضر چنین یک آموزگار لایق و پاکنفس و مسلّط بر زبان عربی آموختم، که هنوز ذره به ذره از پرده های حافظه ام میگذرد؛ چهرهٔ باوقار و اندام باریک و قد میانهٔ استادم با بالاپوش دراز سرمه ئی و لباس پاک و سُترهٔ سفید و دستار سفید و سلیپر سیاهِ او همیشه در ذهنم مجسّم میگردد ....

جناب "داوود اڅک" مقالهٔ کوتاهی در نیم صفحه به زبان هردل عزیز و ملیِّ "پښتو" نوشت و تقدیم خوانندگان کرد؛ و چه بهتر، که لنک مقاله اش را بیندازم تا خوانندگان خواهنده سرگردان نشوند:

Microsoft Word - ۱۰۱۹۲۶-Ing-DAsek-Mokhader-Aw-Mokhadara.doc

محترم "داوود اڅک" نکاتی را درج مقالهٔ خود کرده است، که محتاج کاوش و بررسی فنّی ست؛ و آرزومندم، که این سطور بعد از این همه تأخیر از نظر مبارک آن وطندار گُلم بگذرد.

آگاهان میدانند، که "زبان عربی" از خانوادهٔ "زبانهای اشتقاقی" ست؛ و این بدین معنا ست، که تمام ترکیبات عربی تحت یک قانونمندی منضبط از ریشهٔ خود برخاسته اند. پس میرویم و موضوع را از بیخ و ریشه حلّاجی میکنیم:

میدانیم، که بعض کلمات معانی متعدد دارند و این نکته در "زبان عربی" به حدِّ اعلایش دیده میشود؛ آن هم بعضاً حتی با حفظ تهجِّی و حرکات حروف آنها. کوچکترین کلمات(اسماء، مصادر، ...) در زبان عربی متشکل از سه حرف هستند، که به حساب صرفی "ثُلاثی" یا "ثَلاثی" نامیده میشوند. "افعال ثُلاثی/ثَلاثی معمولاً "لازمی" هستند و "مُجَرَّد"؛ و میدانیم، که مصادر لازمی را به طرق مختلف متعدِّی میسازند. یکی از طریقه های تعدِّی(متعدِّی ساختن) افعال لازم ــ و یا بهتر است بگوئیم "مصادر مجرَّد" ــ همانا بردن آنها به ابواب دوازده گانهٔ "مزید فیه" است، که عبارتند از "اِفعال"، "تفعیل"، "مُفاعَله"، "تَفَعُّل"، "تفاعُل"، "اِفتعال"، "انفعال"، "اِستفعال"، "فَعلَلَه"، تفعلُل" و غیرهم. البته معمول چنان است، که "افعال لازمی" را جهت متعدی ساختن یا به باب "اِفعال" و یا به باب "تفعیل"

ببرند، چون این دو مصدر همیشه و مُدام الوقت "متعدی" هستند!!! جهت امتثال بهتر است، که لااقل از پاره ای ازین ابواب مثالی چند بزنیم تا خوانندهٔ عزیز منظری روشن در زمینه به دست آرد:

ـ **"باب اِفعال"** ـ چون "احراز، اِکرام، اِبرام، ارشاد، اهمال، اِیجاد، ایضاح، اِیزاد، ایفاء، ایقان، اِیمان، اِسلام، اِجراء، اِبراء، ابداع، ادبار، ابطال، اتمام، املاء، انشاء، انشاد، ادرار، اجماع، اِکمال، اِعمال، اصدار، اصرار، اصلاح، افطار، اطلاق، اقرار، اغراق، انعام، اشباع، اثبات، اعلام، اعمال، افهام، احسان، اقبال، امکان، انکار، ایهام، ایقاظ، المام، ...." و تبعات مُعتَل العین آن چون "اباته، اباحه، اداره، ادامه، ارائه، اشاعه، اضافه، افاضه، اعاده، افاده، اماته، اِماله، انابه، اناره، اقامه/اقامت، اراده/ارادت، اصابه/اصابت، اطاعه/اطاعت، ...."

ـ **"باب تَفعِیل"** ـ مانند "تبریک، تکبیر، تکریم، تذکیر، تأنیث، تعلیم، تحریر، تقریر، ترجیع، ترجیح، تربیع، تعبیر، تشریح، تصویب، تفهیم، تودیع، تقیید، توزیع، توضیع، توضیح، توبیخ، توجیه، تکمیل، تغییر، تجرید، تردید، تسلیم، تصویر، تشجیع، تشکیل، تشییع، توسیع، تجرید، تبرید، تبیین، توفیر، ترکیب، ..." و وزن مُعتَل اللام و اوزان کمترمشهورش چون "تکرمه، تذکره، تبصره، تربیه، تعرفه، تعبیه، تغذیه، تجربه، تجزیه، تعزیه/تعزیت، تکمله، توسعه، تسلیه/تسلِیَت، تبرئه، تکرار، تَذکار، تمثال، تِبیان، ...."

ـ **"باب مُفاعَله"** ـ به مانند "مُعامَله، مُعادله، مُکالَمه، مُسالَمه، مُکاشَفه، مُبالَغه، مُناقَشه، مُشاجَره، مُجادَله، مُفاهَمه، مُباحَثه، مُذاکره، مُناظَره، مُناقَصه، مُصافَحه، مُبادرت، مُناقبت، مُشابهت، مطابعت، مطابقت، مناسبت، مجانست، مسالمت، مجالست، ...." و وزن مُعتَل اللام و نامشهورش چون "مُفاجات، مُناجات، مُکافات، مُنافات، مُباهات، مُجازات، مُراعات، مُلاقات، ...."

ـ **"باب تَفَعُّل"** ـ از قبیل "توکُّل، توسُّل، تصنُّع، تکثُّر، تکبُّر، تهوُّر، تحیُّر، تردُّد، تکلُّم، تعلُّم، تبسُّم، تسلُّم، تنعُّم، تغیُّر، توجُّه، تیمُّم، تسنُّن، تشیُّع، توقُّع، تشبُّث، تطوُّر، تحوُّل، ...." و وزن نامشهور مُعتَل اللامش چون "تعدِّی، تصدِّی، تکدِّی، تَسلِّی، تجلِّی، تقلّی، تهجِّی، تبّرا، تولا، ...."

و غیرهم و غیرهم

در تشریحات اخیر از کلمهٔ "مُعتَل" استفاده شد و مشخصاً ترکیبات "معتل العین" و "معتل اللام" به کار رفت. یقیناً این ترکیبات فنی برای کسانی، که از "صرف عربی" مایه ای ندارند، کاملاً بیگانه است و محتاج شرح و بسط. من مگر درینجا این کار را نمیکنم، بلکه لنک مقاله ای را می اندازم، که در زمینه معلومات کافی در اختیار خوانندهٔ عزیز میگذارد. این مقاله معنون است به «کلمهٔ "عید" و ریشهٔ لغوی آن»، که در تقابل با مقالهٔ وطندار عزیزم جناب "احمد جان مانو" نوشته شده و در

صفحهٔ هفتم ماه می ۲۰۲۲ در همین وبسایت وزین "آریانا افغانستان آنلاین" و چند صفحهٔ دیگر انترنتی منتشر گشته بود:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Maroofi_k_kalemaye_eed_wa_reeshaye_loghaweeye_aan.pdf

حالا میرویم به مسألهٔ خاصّ خود ما. در زبان عربی مصدر مجرَّدی داریم به نام "خدر"، که با حرکات مختلف حروفش معانی مختلف را بیان میکند؛ از جمله:

ـ "خِدْر"(به کسر اول و سکون دوم) به معنای "پرده، چادر، گوشهٔ عُزلت و غیره"

ـ "خَدَر"(به فتحتین) به معنای "سُست شدن، بیحس شدن، به خواب رفتن اعضای بدن و غیره"

اینک میرویم و هردو مصدر "لازمیِ" بالا را جهت "متعدی ساختن" به باب "تفعیل" میبریم، که از آن عین مصدر "تخدیر" حاصل میشود؛ پس "تخدیر" دو معنای عمده دارد:

ـ یکی "در پرده کشیدن" یا "مُحَجَّب ساختن" و یا "مستور کردن"

ـ و دیگری "سُست ساختن" و "بیحس کردن" و یا "به خواب بُردن"

اگر "اسم فاعل" و "اسم مفعول" هرکدام را بخواهیم، در هردو معنی خواهیم داشت:

ـ "مُخَدِّر"(بر وزن "متمِّم، مبلِّغ، معلِّم، مصمِّم، مؤسِّس، مدرِّس") اسم فاعل مصدر "تخدیر" است، که در دو معنای مختلف قابل استعمال میباشد:

ـ یکی به معنای "درپرده کشنده" و "مستورسازنده" و دگری "بیحس کننده" یا "سست سازنده"، که هردو "اسم فاعل" از عین مصدر "تخدیر" میباشند.

ـ "مُخَدَّر"(بر وزن "مکمَّل، مشبَّه، مسلَّم، مروَّج، مشدَّد، مربَّع") اسم مفعول مصدر "تخدیر" است، که نیز در دو معنای مختلف استعمال میشود:

ـ یکی به معنای "باپرده ساخته شده" یا "مستور کرده شده"، و دیگری "بیحس کرده شده" و "سست ساخته شده"، که هردو "اسم مفعول" از عین مصدر "تخدیر" میباشند.

اگر تداول معمول و قابل فهم هرکدام را مد نظر بگیریم:

"اسم فاعل" را برای مفهوم اول و "اسم مفعول" را برای مفهوم دوم خواهیم یافت؛ یعنی:

ـ "مُخَدِّر" را برای "بیحس کننده" و یا "سست سازنده"

ـ "مُخَدَّر" را برای "پرده پوش کرده شده" و یا "به عُزلت کشانده شده"

اُکنون برویم و "علامت تأنیث" را در هردو کلمه مطالعه کنیم؛ و ببینیم، که چرا "مواد مخدِّره" میگویند و چرا کلمهٔ "مخدَّره" را تنها برای "زنان" استعمال میکنند؟؟؟

مطابقت صفت با موصوف:

پیش از گذر به اصل موضوع باید تذکر داد، که "اسم فاعل" و "اسم مفعول" زبان عربی را در زبانهای "دری و پښتو" بعضاً به حساب "صفت" به کار میبندند؛ مثلا:

ـ "مجروح" اسم مفعول از مصدر "جرح" است، ولی در زبانهای ما آن را به حیث "صفت" به کار میگمارند

ـ "مجبور" اسم مفعول از مصدر "جبر" است، اما در زبانهای "دری و پښتو" آن را "صفت" میشمارند

ـ "مشوَّش" اسم مفعول از مصدر "تشویش" است، مگر در زبانهای ما آن را "صفت" میپندارند

ـ "مُطلَق" اسم مفعول از مصدر "اطلاق" است و ما مردم آن را "صفت" می انگاریم

ـ "مُثبَت" اسم مفعول از مصدر "اثبات" است و در نظر ما به حیث "صفت" مجسم میگردد

ـ "مُباح" اسم مفعول از مصدر "اباحه" است، مگر ما آن را به حیث "صفت" به کار میبندیم

ـ "مُقدَّر" اسم مفعول از مصدر "تقدیر" است، ما امّا آن را به حیث "صفت" استعمال میکنیم

ـ "مُقَیَّد" اسم مفعول از مصدر "تقیید" است، که ما آن را به حیث "صفت" میپنداریم

ـ "مُصاب" اسم مفعول از مصدر "اصابه/اصابت" است و ما آن را "صفت" میشماریم

ـ "مُدام" اسم مفعول از مصدر "ادامه" است و ما آن را به حیث "صفت" به کار میبندیم.

و به عین شکل

ـ "بارز" اسم فاعل از مصدر "بروز" است، ولی در زبانهای ما با آن به حساب "صفت" معامله میکنند

ـ "واضح" اسم فاعل از مصدر "وضوح" است، که در نظر ما به حیث "صفت" میدرخشد

ـ "مطلِّع" اسم فاعل از مصدر "اطِّلاع" است، ولی ما آن را "صفت" میشماریم

ـ "مُنِیر" اسم فاعل از مصدر "اِناره" است، که ما آن را به حیث "صفت" به کار میبندیم و مثلاً "ماهِ منیر" میگوئیم

ـ "مُبِین" اسم فاعل از مصدر "اِبانه" است، ولی ما آن را در زمرهٔ "صفت" میشماریم و مثلاً "دین مُبِین" میگوئیم

ـ "مُثمِر" اسم فاعل از مصدر "اِثمار" است ولی در نظر ما به حیث "صفت" جلوه میفروشد

ـ "مُمکِن" اسم فاعل از باب "اِمکان" است و ما آن را "صفت" میپنداریم

ـ "متضاد" اسم فاعل از مصدر "تضاد" است، مگر در زبانهای ما آن را به حیث "صفت" میپندارند

ـ "مُفید" اسم فاعل از مصدر "اِفاده" است، که در تداول ما آن را به حیث "صفت" معامله میکنند

ـ "مُناسِب" اسم فاعل از مصدر "مُناسَبت" است، که در تداول زبانهای ما آن را "صفت" میشمارند.

با این مقدمه، که قصداً مفصل طرح شد، میرویم به سوی موضوع خود ما:

معمولاً دو نوع جنس را میشناسیم؛ یکی "جنس حقیقی" و دیگری "جنس لفظی"؛ و در عربی حتی "جنس مَجازی" نیز وجود دارد ــ درین زمینه ضمن مقالات سابقه ام در پورتال فاخر "افغانستان آزاد ــ آزاد افغانستان" به تفصیل زیاد سخن گفته ام.

قسمی، که میدانیم و اگر نمیدانیم، وقت آن رسیده است تا بدانیم، که در بعض زبانهای دنیا "نومینالها" ــ "اسماء، صفات و ضمائر" ــ را به حساب "جنس" تقسیم میکنند؛ مثلاً:

ــ در زبان پښتو "نومینالها" به حساب "مذکّر" و "مؤنّث" تقسیم میشوند

ــ در زبان عربی نیز "نومینالها" را به "مذکّر" و "مؤنّث" تقسیم میکنند

ــ در زبانهائی از قبیل "المانی" و "چکی" و "سلوواکی" و "پولندی" و "روسی" و غیرهم سه جنس داریم، که عبارتند از "مذکّر"، "مؤنّث" و "خُنثی/مُخَنّث". بدین حساب نومینالها درین زبانها به "مذکر و مؤنث و خنثی/مخنث" تقسیم میشوند.

در زبانهائی، که "نومینالها" به حساب "جنس" تقسیم میشوند، قاعده ای داریم به نام "مطابقت صفت با موصوف"؛ و این بدین معناست، که:

ــ برای "موصوف مذکّر" باید حتماً "صفت مذکر" به کار برد

ــ برای "موصوف مؤنّث" باید هرومرو "صفت مؤنث" استعمال کرد

ــ و برای "موصوف خنثی/مخنّث" باید بالضرور "صفت خنثی/مخنّث" به کار بست.

یک قاعدهٔ خاصِّ سَماعی:

در "صرف عربی" یک قاعدهٔ سماعی میگوید، که "اسم در حالت جمع"، حکم "مفرّد مؤنث" را دارد؛ یعنی کلماتی چون "ادوات، آلات، صنایع، منابع، مطابع، اسماء، مناسک، اماکن، ازمنه، اقلام، اعضاء، اجرام، ادوار، حدود، صنوف، اِخوان، اعوان، انصار، اعیان، اِلهه، رُسُل، ملائک، مکارم، مسائل، ارتباطات، اکمالات، الزامات و غیرهم" از نگاه قانون سماعی همه حکم "مفرد مؤنث" را دارند. از همین خاطر اگر به حساب عربی برای آنها "صفت" انتخاب بکنیم، نظر به قانون عام "مطابقت صفت و موصوف"، صفت را در صیغهٔ "مفرد مؤنث" می آریم و از بهر مثال میگوئیم:

"ادوات لازمه"، "صنایع ثقیله"، "صنایع خفیفه"، "منابع عدیده"، "اسماء حُسنا"، "اقلام وارده"، "ادوار قدیمه"، "مواد اولیه"، "اموال صادره"، "دلائل مُثبِته"، "کلیات خمسه"، "اسلحهٔ ناریه"، اسلحهٔ جارحه"، "صنوف متوسطه"، "صنوف ابتدائیه"، "علامات بارزه"، "مناطق بارده"، "مناطق حارّه"، "حدود اربعه"، "سماوات سبعه" و غیرهم.

"مواد" جمع مکسَّر؛ یعنی "جمع شکستهٔ" کلمهٔ عربیِّ "مادّه" است و وقتی برایش به حساب عربی صفت به کار میبریم، میگوئیم:

"مواد لازمه"، "مواد مستهلکه"، "مواد منفجره"، "مواد منفلقه"، "مواد مندرجه" و بالآخره "مواد مخدِّره". این بود قاعدهٔ صرفی در زبان عربی، که در زبانهای ما هم مُراعات میگردد؛ ولی در "زبان دری/فارسی":

ولی در زبان "دری/فارسی" قاعده و قانون "مطابقت صفت با موصوف" وجود ندارد، چون درین زبان اصلاً و قطعاً "جنس لفظی" وجود ندارد؛ یعنی در زبان دری/فارسی نه "مذکر لفظی" داریم و نه "مؤنث لفظی". و از همین خاطر هم هست، که درین زبان "صفت" با "موصوف" قطعاً مطابقت ندارد؛ "مؤنث حقیقی" ــ که تعدادش بسیار کم و معدود است ــ درینجا هیچ نقش و رولی را بازی کرده نمیتواند؛ یعنی:

ــ هم "پدر معظم" میگوئیم و همه "مادر معظم"

ــ هم "برادر محترم" میگوئیم و هم "خواهر محترم"

ــ هم "پسر عزیز" میگوئیم و هم "دختر عزیز"

صفات مذکر "معظم و محترم و عزیز" را قصداً از "زبان عربی" استعارت کردم، چون هرسه "مؤنث" دارند؛ و "معظمه و محترمه و عزیزه" مؤنث آنهایند، در حالی، که در زبان خود ما "صفت مؤنث" وجود ندارد. بعض کسان از کمال ناآگاهی و یا از جنون استعراب(عرب مشربی)، ترکیباتی از قبیل "مادر معظمه" و "خواهر محترمه" و "دختر عزیزه" و نظائر آنها را استعمال میکنند، که قطعاً غلط است و خلاف قانون زبان دری/فارسی!!!

یقیناً میدانیم و اگر کسی نمیداند، وقت آن رسیده است تا جداً بداند و خود را آگاه بسازد، که در زبان "دری/فارسی"، به خاطر فُقدان "مذکر و مؤنث لفظی"، قانونی به نام «مطابقت صفت با موصوف» وجود ندارد؛ و این بدین معناست، که عین "صفت" را هم برای "مذکر حقیقی" به کار میبریم و هم برای "مؤنث حقیقی"!!!

میدانیم، که در زبان "دری/فارسی" کلمات نامعدود عربی داریم و جای دارد اگر بگوئیم، که این زبان تا زانو غرق در کلمات عربی ست. و وقتی، که چنین است، تعامل از چه قرار است؟؟؟

در صورتی، که صفت و موصوف هردو عربی باشند، تعامل چنان است، که آنها را از نگاهِ "تذکیر" و "تأنیث" باهم مطابقت بدهیم؛ یعنی برای اسم مذکّر، صفت مذکّر استعمال کنیم و برای اسم مؤنّث، صفت مؤنّث را به کار اندازیم. البته این تعامل در زبان "دری/فارسی" اختیاری ست و جبر و اکراهی در کار نیست؛ یعنی:

ــ هم میتوان "معلمهٔ محترمه" گفت و هم "معلمهٔ محترم"

ــ هم میتوان "صنعت ظریفه" گفت و هم "صنعت ظریف"

ــ هم میتوان "ادوار قدیمه" گفت و هم "ادوار قدیم"

ـ هم میتوان "احجار کریمه" گفت و هم "احجار کریم"

با این دستورالعمل میرسیم به نکتهٔ نیرنگی خود ما، که:

هم میتوانیم "مواد مخدِّره" بگوئیم و هم "مواد مخدِّر"!!!

و اینک نکته ای چند در مورد استعمال کلمهٔ "مُخَدَّره":

گفتیم، که "مُخَدَّره" ـ با "دال مفتوح و مشدّد" ـ از نگاه صرف عربی صیغهٔ مؤنث "اسم مفعول" از مصدر متعدیِّ "تخدیر" است؛ و گفتیم، که "تخدیر" هم به معنای "در پرده کشیدن" است و هم در معنای "بیحس کردن"؛ چنان، که "فاعل" و "مفعول" این مصدر را نیز به تفصیل مجسّم ساختیم. قسمی، که گفتیم، "اسم فاعل" و "اسم مفعول" زبان عربی را در زبان "دری/فارسی" بعضاً به حیث "صفت" هم استعمال میکنیم؛ و آن هم به حیث "صفت فاعلی" و "صفت مفعولی". و اینک این قاعده را در برای کلمهٔ "مُخَدَّر" و صیغهٔ مؤنثش؛ یعی "مُخَدَّره" مورد بحث قرار داده و هرکدام را از نزدیک مطالعه میکنیم:

کلمهٔ "مُخَدَّر"، که صیغهٔ مذکر اسم مفعول است، به دو معنی به کار میرود:

ـ یکی به معنی "بیحس کرده شده"

ـ و دیگری به معنای "در پرده کشیده شده".

قراری، که میدانیم [ة] مشهورترین علامت "مؤنث لفظی" در زبان عربی ست، که در زبانهای ما آن را معمولاً با "های غیر ملفوظ" نشان میدهند. پس وقتی "مُخَدَّره" میگوئیم، مراد ما حالت مؤنث کلمهٔ "مُخَدَّر" است.

کلمهٔ "مُخَدَّره" را از دو نگاه برای "زن" استعمال میکنند:

ـ یکی این، که ساخت این کلمه مخصوص "مؤنّث" است

ـ ولی دلیل عمده درینجا همانا "جبر و عنف و اکراهِ" معلوم جامعه است؛ چون "زن" به اختیار خود خود را در صدها "قات و قُوت" پنهان نمیکند، بلکه مناسبات مسلط اجتماع او را مجبور میسازند تا در عُزلت بماند؛ و روی مبارکش را به اصطلاح عوام کابلی "آفتاب و مهتاب" هم دیده نتوانند؛ پس

"زن" به اختیار خود **"مُخَدَّره"** نشده است!!!

اینک دلیل واقعیِّ استعمال "اسم مفعول مؤنّثِ" مصدر "تخدیر"؛ یعنی کلمهٔ "مُخَدَّره" را برای **"زن"** فهمیدیم، که او به رضاء و رغبت و به اختیار خود، خود را مستور و محجوب و محجَّب نمیسازد، بلکه مناسبات مسلط جامعه(عنعنه و دین) او را مجبور میسازند تا در پرده بماند و همینطور "گوشه نشین و رانده شده از اجتماع"!!!

اگر تکمله ای در کار باشد، خواهم گفت:

از نگاه دستور زبان، "فاعل" به معنای "کننده" و یا "کنندهٔ کار" است و "مفعول" کسی را گویند، که بر وی "فعل و عملی انجام شده باشد". اگر منطقاً بسنجیم "فاعل" استقلالِ عمل دارد، در حالی، که "مفعول" اختیار عملی را ندارد، که بر وی صورت میگیرد؛ از بهر مثال:

"قاتل" کسی را میگوئیم، که "میکُشد"؛ یعنی "عمل قتل را انجام میدهد"؛ ولی "مقتول" کسی ست، که "کشته شده" و "عملیهٔ قتل بر وی جاری گشته است".

و برای حسن ختام میگویم:

کلمات "مستوره" و "محجوبه" و "مُحَجَّبه" و "مخدوره" و "مُخَدَّره"، که تماماً برای "زنان" استعمال میشوند، همه و بالتمام "اسم مفعول" هستند؛ و این بدین معناست، که "زنان" مجبور ساخته میشوند تا در "ستر و حجاب و حِذْر" درآیند!!!

در کابل قدیم در میانهٔ محلات "سه دکان چنداول" و "باغبانکوچه"، شفاخانه ای بود، به نام "شفاخانهٔ مستورات"، که مخصوص "زنان" بود و دران تداویِ مفت و مجانی صورت میگرفت. از نگاه صرف عربی "مستورات" جمع سالم کلمهٔ "مستوره" است و "مستوره"؛ یعنی "زن". پس

"شفاخانهٔ مستورات"؛ یعنی "شفاخانهٔ زنان" و یا "شفاخانهٔ زنانه"

(خلیل الله معروفی ـ جرمنی ـ نهم نومبر ۲۰۲۶)

salamwatanam@gmail.com